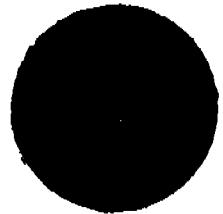


ادیب طوسی

استاد دانشگاه

# بحثی درباره زبان



بالاترین و ارزنده‌ترین قوه‌ای که خداوند بآنان عطا فرموده نیروی سخن گفتن است. این نیرو موجب شده است که انسان باخترع خط توفیق یافته و در نتیجه توانسته است تجربیات خود را گردآورد و بمرورزمان به درجات عالی‌علم و تمدن نائل گردد.

تمام اثرات و فوائدیکه از غریزه اجتماعی یا حس تکامل جوئی یا کنجکاوئی و قوه تقلید انسان در حیات اجتماعی برای او حاصل شده، فرع بر قوه نطق و کتابت است و این علوم و اختراعات در نتیجه سخن گفتن و نوشتن

بوجود آمده. بنابراین می‌توان قوه ناطقه را اولین عامل و مهمترین وسیله تکامل مدنیت بشر دانست و آن را بهترین و اصیل‌ترین ممیزه انسانی و ما به الامتیاز او بر حیوانات معرفی کرد. چه هر يك از قوا و استعدادهای انسانی را که در نظر بگیریم نمونه آن را در حیوانی می‌توان یافت و از این جهت اختلاف کلی و اساسی میان انسان و حیوان وجود ندارد، تنها نیروی سخن گفتن است که او را از سایر حیوانات ممتاز ساخته تا جائی که علمای منطق، نطق را فصل خاصه انسان دانسته و گفته‌اند: «انسان حیوانی ناطق است».

توانائی سخن گفتن انسان مرهون دستگاه صوتی اوست چه این دستگاه طوری درست شده که می‌تواند حروف را تولید کند و در نتیجه ترکیب حروف انسان سخن می‌گوید.

بدین معنی که صدای انسان بکمک دهن و براهنمائی مغز بشکل اصوات مجزی و شمرده ظاهر میشود اما دهان حیوانات که صرفاً برای خوردن و دفاع درست شده قادر بتولید اصوات مجزی نیست و تنها می‌تواند صداهای یکنواخت بصورت نعره یا وزوز و امثال اینها ایجاد کند بنابراین انسان قادر بتکلم هست ولی حیوان فاقد این قدرت است.

توانائی انسان بتکلم مانند سایر غرایز او امریست طبیعی که از راه وراثت و انتقال ژنتیک برای او حاصل شده و انسان همان گونه که مثلاً توانائی خوردن دارد قادر است سخن بگوید اما این قدرت تکلم خود بخود و یکدفعه ظاهر نمی‌شود بلکه بمرور و در نتیجه آموزش و ممارست ظاهر می‌گردد و در نتیجه انسان می‌تواند از این توانائی برای ارتباط با سایر افراد نوع خود استفاده کند، بشرطی که زبانی برای سخن گفتن آموخته باشد بدین معنی که فقط انسان قدرت تکلم را ببارت برده ولی تا زبانی نیاموزد قادر بتکلم نیست چه زبان محصول وراثت نیست و از راه انتقال ژنتیک حاصل نمیشود بلکه امریست آموختنی که از راه انتقال فرهنگ حاصل میگردد. بنابراین اگر بکودکی سخن گفتن نیاموزند قادر بتکلم نخواهد شد.

نسبت زبان بفرهنگ صرفاً از جهت دخالتی است که فرهنگ در آموختن زبان دارد و گرنه سادگی یا پیچیدگی فرهنگ يك قوم هیچگونه اثری در سادگی یا پیچیدگی قواعد زبان آن قوم نمیکندارد و چه بسا اقوامیکه در مراحل پست و بساطت فرهنگی زبانشان پیچیده و مشکل است یا بر عکس مردمیکه دارای فرهنگی پیشرفته و پیچیده هستند زبانی دارند سهل و ساده و بهمین جهت میبینیم که زبان بعضی وحشیهای آمازون با وجود فرهنگی ابتدائی همان پیشرفتهگی را دارد که زبان در فرهنگ پیشرفته اروپائی دارا است . و یا مثلاً زبان مردم ژاپون با وجود فرهنگ پیشرفته دارای قواعدی مشکل و پیچیده است .

\*\*\*

اهمیت زبان در سر نوشت حیات اجتماعی انسان موجب شده که از دیر باز اقوام و ملل درباره زبان خود بتحقیق بپردازند .

در یونان قدیم زبان از جنبه فلسفی مورد توجه افلاطون واقع شده و او درباره رابطه لفظ و معنی بحث کرد ، ارسطو نیز در این خصوص دنباله کار او را گرفت و تعیین کرد که رابطه لفظ با معنی يك رابطه قراردادی است و این کار ادامه یافت تا بالاخره دستورهای زبان لاتن نوشته شد .

در هند قدیم نیز توجه بزبان تاجائی پیش رفت که سه قرن قبل از میلاد دستور کامل زبان سنسکریت بوسیله Panina نوشته شد و زبان سنسکریت که زبان سرودهای مقدس و دای هندی است بدین وسیله محفوظ ماند .

در ایران هم سالها قبل از اسلام برای حفظ سرودهای مقدس گاتها به امر زبان شناسی پرداختند و ایرانیان که علاقه زیادی بدست خواندن گاتها داشتند قواعدی برای درست ادا کردن واگها و صحیح خواندن سرودها وضع کردند که نتیجه آن اختراع خط کامل دین دبیری با شست علامت است . . . .

و همین انگیزه نیز فضلی یهود و اسلام را بر آن داشت که برای زبان عبری و عربی قواعد دستوری بنویسند و مسلمانان که رموز زبان شناسی را از

ایرانیان اقتباس کرده بودند برای درست خواندن آیات قرآن علم تجوید را بوجود آوردند و در این باره کتابها نوشتند.

بعضی از این کتابها از لحاظ فنی واجد اهمیت خاصی است و در آنها بنکات اساسی توجه شده مثلا رساله اسباب حدوث الحروف ابن سینا صدا شناسی را از نظر خود آن مورد توجه قرار داده و در سبب پیدایش حروف، تشریح گلو و زبان و مطالب دیگری که مربوط باین فن است در شش فصل بحث کرده و در آخرین فصل مانند یک زبان شناس امروزی که راجع بصدا شناسی بحث میکند، چگونگی ایجاد صداها و حروف را با وسیلهای غیر از زبان و گلوئی انسان مورد بحث قرار داده و این همان کاریست که امروزه بوسیله ماشین مخصوص انجام میشود.

رومیان هم در این راه پیرو یونانیان شدند و در نظریه اجزای کلام و تقسیم جمله بفاعل و مسند و طبقه بندیهای تصریفی از قبیل مذکر و مؤنث، مفرد و جمع، حالت و شخص، زمان و وجه فعل از روش آنان پیروی کردند و در نتیجه یکبار دیگر دستورهای لاتینی رواج یافت و کارهای دنالوس در قرن چهارم و پرسیان در قرن ششم میلادی دو نمونه ارزنده از این قبیلند و با اینکه زبان لاتن از میان رفت سالها دستورهای این زبان مورد مطالعه اروپائیان قرار داشت.

زبان شناسی جدید از اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم آغاز شد و دانشمندان برای اولین بار با روشهای علمی و تفصیلی از ارتباط زبانها با یکدیگر بویژه زبانهای هند و اروپائی سخن بمیان آوردند و بمرور این علم راه کمال پیمود و بوسعت دامنه آن افزود تا بوضع امروزه رسید که بانواع و اقسام زبان شناسی بر میخوریم و این هنوز ابتدای کار است و در این راه کارهای انجام نکرده بسیار است که باید بوسیله دانشمندان انجام یابد.

امروزه زبان شناسی از جنبه های مختلف مورد توجه واقع شده و بشعب بسیاری منقسم گردیده که اهم آنها عبارتند از :  
دلاله شناسی ، واژه شناسی ، واگه شناسی ، آواشناسی عضوی ،

آواشناسی فیزیکی ، آواشناسی شنوائی ، جغرافیای زبانشناسی ، زبانشناسی اجتماعی ، روانشناسی زبان ، مردم شناسی زبان ، زبانشناسی ریاضی ، زبانشناسی فلسفی ، زبانشناسی دستوری .

در تمام زبان شناسی های نامبرده زبان از نظر زمان مشخص مورد مطالعه قرار میگیرد و در مقابل آن زبان شناسی تاریخی و لطینی قرارداد دارند که اولی گسترش تاریخی زبانرا بررسی میکند ودومی بمطالعه روابط تاریخی زبانها توجه دارد و کارش گروه بندی زبانهاست .

\*\*\*

زبان یکدستگاه صوتی قرارداد است که برای ایجاد تفاهم در میان مردم بکار میرود .

دستگاه صوتی یک زبان ترکیبی است از چهار جزء اصلی و سه جزء تبعی .

اجزای اصلی عبارتند از :

۱- اصواتی که در تکلم آن زبان بکار میروند و ما آنها را حروف (= واگها) مینامیم .

۲- الفاظیکه از ترکیب يك یا چند حرف برای بیان مقصود درست میشوند و کوچکترین جزء معنی دار زبانند (= وات)

۳- ترکیبی که از تلفیق این واتها برای بیان مطلبی فراهم میآید و آنرا جمله (= واجك) نامیده اند .

۴- معنی که مقصود اصلی و نهائی از ترکیب جملات و الفاظ است (= چم) .

واما اجزای تبعی که در ضمن اجزای اصلی مورد توجهند عبارتند از تکیه کلمات ، آهنگ تکلم و فاصله بین اجزای جمله که هر کدام محل مخصوص بنحود دارند و در بررسی کامل یک زبان باید بهر يك از این اجزا بطور جدا گانه و از نظر ارتباط آن با اجزای دیگر ، توجه شود .

الف - حروف (= واگها) - واحدهای صوتی یکزبان عبارتست از یکرشته امکانات که بوسیله اندامهای گفتار در اختیار گسوینده آن زبان گذاشته شده و گسوینده از این امکانات برای سخن گفتن استفاده می‌کند!

کمیت و کیفیت واحدهای صوتی در همه زبانها یکسان نیست و هر زبان وضعی مخصوص بخود دارد اما از نظر کلی میتوان گفت که بعضی حروف ممکن است در چند زبان مشترك باشند.

واحدهای صوتی یکزبانرا علاوه بر طرز تولید آنها میتوان از روی طبیعت امواجشان که بوسیله ماشین مخصوص ضبط میشود باز شناخت و از یکدیگر تشخیص داد.

برای تولید هر واحد صوتی از يك یا چند اندام گفتار که در محوطه میان گلو و لبها و بینی قرار دارد، استفاده میشود و هنگام ادای هر واگه با توجه مخصوص میتوان بطرز پیدایش آن و مخرجی که در تولید آن بکار رفته پی برد.

واحدهای صوتی وقتی تولید میشوند که هوا از ریه بگلو وارد شده واز گلو بتار آواها برسد و پس از عبور از تالار آواها یابدهان یا بمحفظه بینی درآید و با تغییراتی که دروضع زبان بوجود می‌آید و نیز با تغییر شکلی که در لبها و فاصله فکها پدیدار میشود، مشخص گردد.

اندامهای گفتار عبارتند از: لبها، دندانها، زبان، فك، کام، خیشوم، نای، تار آواها و گلو که هر کدام بنحوی در پیدایش يك یا چند واحد صوتی دخالت دارند.

ب - وات (= کوچکترین واحد دلالتی در جمله) - زبان در جهتی که زبانشناس آنرا میشوند شامل دو نوع واحداست.

یکی واحدهائیکه يك لفظ دارند با يك معنی: دوم واحدهای صوتی که این واحدهای معنی دار از آنها تشکیل یافته مثلادر جمله «صبح میدرخشد»،

درواحله اول بسه واحد «صبح» ، «می» و «درخشد» برمیخوریم که هر کدام لفظی هستند با يك معنی و آنها را «وات» مینامیم .

در مرحله دوم در میابیم که هر يك از این الفاظ سه گانه از چند حرف تشکیل یافته که جدا جدا دارای معنی نیستند .

بنابراین در تعریف وات باید گفت که «وات» در هر زبان عبارت است از کوچکترین واحد معنی دار در آن زبان. وات که کوچکترین واحد معنی دار میباشد کوچکترین واحد دستوری نیز هست .

حال اگر این واحد معنی دار مستقلا افاده معنی کند کلمه ( = واژه ) نامیده میشود.

مانند کلمات «صبح» و «درخشد» .. و اگر بنتهائی معنی ندهد بلکه در اثنای ترکیب یا در اتصال به کلمه ای دیگر مفید معنی باشد آن را ( ادات ) (= واج) میخوانیم مانند ادات «می» در ترکیب «میدرخشد» .

ج - جمله ( = واچك ) - از توالی و ترادف چند وات بترتیبی که مقصود گوینده را بشنونده بفهماند جمله درست میشود توالی و ترادف واتها در یک زبان وقتی مفید مقصود است و جمله میسازد که بر طبق طرح دستوری آن زبان تنظیم شده باشد بنابراین طرح دستوری مربوط بطرز ترکیب است بدین معنی که چند وات که صورت دستوری کوچکند بطرزی مخصوص برای تهیه صورت دستوری بزرگتری با هم آورده میشوند .

و صورت دستوری بزرگتر جز با رعایت آن طرز مخصوص فراهم نمی آید ، برای مثال جمله فوق را «صبح میدرخشد» در نظر میگیریم که چون ترکیب آن بطرزی مخصوص و مطابق طرح دستوری است مفید معنی می باشد ، حال اگر آنرا باینصورت در بیاوریم : « درخشد ، می ، صبح » مفید بمقصود نیست زیرا ترکیب آن بطرزی است که با طرح دستوری موافقت ندارد .

هر زبانی طرح دستوری مخصوص بخود دارد و طرح دستوری هر زبان طوری ماهرانه تنظیم شده که میتوان هر مقصود را بطوری ادا کرد که شنونده

صاحب زبان آنرا بفهمد بدون اینکه قبلاً جمله ایراکه بیان کننده آن مقصود است از کسی شنیده باشد .

در طرح دستوری هر زبان کلمات برده های معدود و مختلف طبقه بندی شده و هر طبقه در جمله کارهای دستوری معینی را بهمه دارد که ویژه گروه خاص خود او میباشد مثلاً اسم در فارسی هم فاعل میشود و هم مفعول و فعل که عنصر اصلی میباشد همیشه مسند است حال با ده اسم و ده فعل میتوان صد جمله ساخت .

ولی این جمله ها چنانکه گفتیم باید مطابق طرح دستوری باشد بدین معنی که معمولاً باید فاعل و مفعول مقدم بر فعل آورده شوند و قاعداً در اول و فعل در آخر. طرح دستوری جمله را مشخص میسازد و بهمین جهت وضع جمله و محل اجزاء آن از موارد مهم زبان شناسی بشمار میآید و محل اجزای جمله دارای ارزش معنوی است و اگر تغییر یابد امکان دارد معنی جمله عوض شود و با اساساً جمله از طرح دستوری خارج گردد مثلاً در جمله « علی حسن را دید » اگر جای حسن را به علی بدهیم و بگوئیم « حسن علی را دید » معنی جمله عوض میشود و اگر بگوئیم « دید را علی حسن » طرح دستوری ندارد و بهمین جهت مفید مقصود نیست .

ده معنی ( = چم ) - درباره معنی و معنی شناسی کتابهای زیاد نوشته اند ولی هنوز چنانکه باید حق مطلب ادا نشده زیرا هنوز تعریف و طبقه بندی کاملی برای آن نشده و تا این امر تحقق نیابد بحث بشیوه علمی درباره معنی امکان پذیر نیست اما تا آنجا که برای کار ما لازم است بحث کلی و اجمالی در این باره کافی بنظر میرسد بنابراین میگوئیم هر لفظ در هر زبان برای بیان یک معنی وضع شده که بمحض شنیدن آن لفظ صاحب زبان همان معنی را درک میکند و رابطه هر لفظ با معنی خود امریست قراردادی بدین معنی که شنونده صاحب زبان بر حسب قرارداد کلی افراد هم زبان خود از هر لفظ معنی موضوع همان لفظ را درمییابد و دلالت لفظ بر معنی خود از نوع دلالت نشانها نیست و بزمان و مکان و اشخاص معین بستگی ندارد .



هر جمله نیز در هر زبان بر حسب طرح دستوری خود دارای مفهومی مخصوص بخود است که از طرز قرار گرفتن واحدهای دلالتی در آن جمله مستفاد میشود و این مفهوم از مفهوم فرد فرد واحدهای دلالتی جداست . در ادای يك جمله گوینده بمفهوم فرد فرد واحدهای دلالتی توجه ندارد بلکه توجه او بمفهومی معطوف است که از ارتباط واحدهای دلالتی در طرح دستوری آن جمله استنباط میشود مثلاً وقتی ما میگوئیم « حسن آمد » نه معنی «حسن» و نه معنی «آمدن» هیچکدام منظور ما نیست بلکه منظور «آمدن» حسن در گذشته است که از این جمله می فهمیم . در عین حال باید دانست که گوینده قبل از ادای جمله در ذهن خود بمفهوم فرد فرد واحدهای دلالتی آن جمله توجه داشته تا توانسته است آن هارا بمنظور بیان مطلب ( که همان مفهوم جمله است ) انتخاب کرده و در جمله با آنها طرح دستوری ببخشد .

هر واحد دلالتی علاوه بر معنی حقیقی خود ممکن است دارای يك یا چند معنی مجازی باشد که بقرینه از آن مستفاد میشود مثلاً کلمه «شیر» در حیوان درنده معروف بمعنی حقیقی است ولی اگر بر انسان شجاع اطلاق شود بمعنی مجازی خود بکار رفته و در اینصورت قرینه ای حالی یا مقالی لازم دارد تا شنونده بداند که مقصود حیوان معروف نیست .

همچنین در بعضی جمله ها از قبیل « دستش کج است » که در مورد آدمی دست کج بمعنی حقیقی است ولی اگر در مورد کسی گفته شود که چیز هائی میدزد در اینصورت جمله بمعنی مجازی خود آمده و احتیاج بقرینه دارد .

معانی حقیقی برای کلمات بوضع تعیین شده و سماعی هستند در حالی که معانی مجازی بمرغ و فرهنگ عمومی جامعه بستگی دارد و بدون قرینه نیز قابل درک نیستند .

۸ - تکیه - در هر کلمه يك هجا موجود است که ارتفاع زنگه آن از هجاهای دیگر بیشتر است و از آن به تکیه تعبیر میشود ، همه زبانها از

حیث کمیت و کیفیت و محل تکیه یکان نیستند و هر زبان وضعی مخصوص بخود دارد. در فارسی غالباً تکیه روی بهجای ماقبل آخر است.

موضوع تکیه روی یکی از هجاهای هر واژه بسیط تابع ساختمان صرفی آن واژه میباشد و غالباً بر روی حرف اصلی «بن» (= ریشه) کلمه قرار دارد ولی در واژه های مرکب وضع تغییر میکند.

همچنین موقعیت کلمه در جمله نیز ممکن است محل تکیه را عوض کند مثلاً در فارسی واژه ای که در حال ندا یا خطاب باشد بدون علامت ندا آورده شود تکیه آن از آخر بهجای اول منتقل میشود.

در کلماتیکه از دو واژه یا بیشتر ترکیب شده باشند هر کلمه دارای تکیه ایست ولی آخر تکیه از تکیه های ماقبل قوی تر ادا میشود.

تکیه در زبانهای پیوندی و ملتصیق از اجزای فرعی زبان است ولی در زبانهای سیلابی مانند زبان چینی و سیامی که کلمات یکهجائی هستند تکیه از اجزای اصلی و معرف واحد های دلالتی زبان بشمار میرود و درجه ارتفاع و شدت آن مبین معنی کلمه است.

و - آهنگ - آهنگ تکلم در هر زبان بطرز ادا و کشش مصوت های آن و محل تکیه کلمات بستگی دارد و عبارتست از حاصل زنگ مجموع مصوت های کلمات با توجه به محل تکیه آنها و چون تلفظ و کشش مصوتها و نوع آنها و محل تکیه کلمات در زبانها یکسان در نتیجه هر زبان آهنگ تکلمی مخصوص بخود دارد.

در میان زبانها بعضی خوش آهنگتر و گوشنوازترند مانند زبان فارسی و فرانسه و برخی زبانها آهنگی ناخوش آیند دارد مانند زبانهای مغولی و ترکی که به علت خشونت تلفظ در شنونده ایجاد ناراحتی می کند مخصوصاً اگر آشنا بزبان نباشد.

اختلاف آهنگها علاوه بر علل فونتیکی عوامل دیگری نیز دارد که از آن جمله میتوان وضع طبیعی و محیط جغرافیائی و سردی هوا و طرز معیشت

و نوع زندگی و مزاج را نام برد که همه اینها از جهات مختلف بر روی سخن گفتن اثر میگذارد و موجب لطافت یا خشونت آهنگ میگردد .

علاوه بر آهنگ تکلم در هر زبان آهنگ دیگری نیز هست که از طرح دستوری آن زبان ناشی میشود و جزء واحدهای دلالتی است و آن آهنگی از پرسش : تعجب ، تأثر و امثال اینها حکایت میکند مثلاً در ادای جمله «حسن آمد» سه آهنگ میتوان تشخیص داد که در سه مورد مختلف بکار میرود و هر کدام نشان دهنده حالتی از گوینده است :

حالت اول در موقعیکه از آمدن حسن بطور عادی خبر میدهد ، در این مورد آهنگ جمله افتاده است و تکیه کلمه آخر جمله نیز عادیست و در نوشتن با نقطه ایکه در آخر جمله میگذاریم این حالت را نشان میدهیم .  
حالت دوم موقعیکه میخواهد «آمدن حسن» را بپرسد ، در این موقع آهنگ جمله ابتدا افتاده و سپس برخاسته است و تکیه کلمه آخر جمله ارتفاع و کشش بیشتری دارد و در نوشتن علامت استفهام (؟) این حالت را نشان می دهد .

حالت سوم هنگامیکه اخبار از آمدن حسن با تعجب یا اشتیاق یا تأثر و امثال اینها توأم باشد در این صورت آهنگ در اول جمله برخاسته ، در وسط افتاده و در آخر مجدداً برخاسته است و تکیه کلمه آخر جمله علاوه بر ارتفاع و کشش با فشار همراه است و این حالت را در نوشتن با علامت تعجب (!) نشان میدهند .

چنانکه ملاحظه میکنیم یک جمله در سه حالت مختلف سه آهنگ مختلف

دارد که هر کدام نماینده حالتی است بنابراین آهنگ در این مورد جزء طرح دستور زبان میباشد و رعایت آن در ادای جمله امری ضروریست .

آهنگ جمله در تمام زبانها جزء طرح دستوری بشمار می آید و هر زبان در حالات مختلف آهنگهایی مخصوص بخود دارد .

آهنگ جمله را میتوان مانند موسیقی بر روی سه یا پنج خط متوازی نشان داد و نمودار افتادگی و برخاستگی آنرا چنانکه هست رسم نمود.

۲- فاصله - فاصله در هر زبان موجب تفکیک اجزای آن زبان از یکدیگر میباشد و میان هجاهای کلمه و میان کلمات و جمله ها فواصلی موجود است که بدون آن اجزای زبان از یکدیگر قابل تشخیص نیست .

در فارسی مقدار فاصله بین هجاهای کلمه يك دوم فاصله ایست که میان کلمات موجود است و اندازه فاصله میان کلمات يك دوم فاصله ایست که میان دو جمله متوالی وجود دارد .

فاصله میان هجاها با علامت + و فاصله میان کلمات با نشانه / و فاصله میان دو جمله متوالی با شکل ۱۱ نمایش داده میشود.

کم و بیش شدن فاصله میان هجاهای کلمه و یا فاصله میان کلمات ممکن است در معنی اثر بگذارد بنابراین رعایت آن امری ضروریست ، مثلاً در زبان فارسی کلمه زنبور (= زن + بر) از دو هجا تشکیل شده حال اگر فاصله بین دو هجا را در تکلم از حد معمول زیاد تر کنیم بجای يك کلمه دو کلمه زن و پور را خواهیم داشت که مجموعاً يك جمله است و امر بزنبور بردن میکند .

یا در جمله «ما همه کار میکنیم» اگر فاصله بین کلمه ما و همه از حد معمول زیادتر شود معنی جمله بکلی دگرگون میشود ؛ چه در صورت اول معنی جمله اینست که «همه ما کار میکنیم» در حالیکه در صورت دوم معنی میدهد که «ما هر کاری میکنیم» و ملاحظه میشود که چگونه رعایت نکردن فاصله موجب تغییر معنی میگردد بنابراین فاصله در بعضی موارد جزء طرح دستوری و دارای ارزش معنوی میباشد و باید آنرا رعایت کنیم .